گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید بسیجی مدافع حرم علی جمشیدی از شهدای خان‌طومان که تیرماه ۹۹ پیکرش بعد از ۴ سال به میهن بازگشت

حاجت شهادت را از شهدای طلائیه گرفت

■ شکوفه زمانی

پرستوهای مهاجری که در سال ۹۵ برای دفاع از حریم آل‌الله به سوریه کوچ کرده بودند و در کربلای خان‌طومان به قافله سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(ع) پیوستند، حالا پس از چهار سال که پیکر مطهرشان در خاک‌های تفتیده خان‌طومان مانده بود، دوباره به آستان لاله‌خیز مازندران و آغوش علوی تبارها برمی‌گردند تا حال و هوای این استان در دهه کرامت، کربلایی شود. شهید علی جمشیدی به همراه جمعی از همرزمانش اردیبهشت ۹۵ با حماسه آفرینی در منطقه خان‌طومان سوریه به فیض شهادت نائل آمده بود، پیکر مطهرش پس از چهار سال دوری در هوای گرم تابستان تیر ۹۹ به آغوش وطن بازگشت. با آمدن پیکر این شهید بزرگوار فرصتی پیش آمد تا با برادرش که خود نیز همرزم علی بود، به گفت‌وگو بنشینیم.

فاصله سنی شما با شهید چند سال است و چند خواهر و برادر هستید؟

خانواده ما یک خانواده پرجمعیت شامل هفت خواهر و سه برادر است که ساکن شهرستان نور در غرب استان مازندران هستیم. علی فرزند آخر خانواده و متولد ۱۵ آبان ۶۹ بود که همراه با یک خواهر دیگر دوقلو بودند. پدرمان کارگر ساده سر میدان بود و کارمند ثابت جایی نبود. مادرم نیز خانه‌دار بود. از لحاظ سنی شهید ۹ سال از بنده کوچک‌تر بود ولی از لحاظ رشد معنوی خیلی بالاتر از بنده بود و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

علی آقا شغل نظامی نداشت، چه شد که به مسائل نظامی علاقه‌مند شد؟

علی آقا بزرگ‌شده خانواده‌ای بود که همه اعضای آن خود را برای سربازی نظام مقدس جمهوری اسلامی در همه زمینه‌ها آماده کرده‌اند. علی از همان سن نوجوانی فعالیت فرهنگی و مکبری را در مسجد محله به نام مسجد حضرت زینب (س) عهده‌دار بود و در مدرسه نیز در بسیج دانش‌آموزی فعالیت می‌کرد. در سن جوانی هم جانشین دسته گردان امام حسن(ع) در شهرستان نور شد و همچنین هیئتی به نام باب‌الحوائج در شهر نور است که برادرم از خریداری زمین هیئت توسط خیرین گرفته تا تأسیس آن به همراه چند نفر از دوستانش شرکت داشت.

شهید تا چه مقطع سنی تحصیل کرده بود؟

علی آقا مقطع کاردانی را در رشته معماری در دانشگاه سما بابل گرفت و برای ادامه تحصیل به دانشگاه علمی کاربردی نوشهر رفت و با تغییر رشته‌اش در رشته مدیریت فرهنگی تا مقطع کارشناسی ادامه تحصیل داد. علت تغییر رشته‌اش هم دغدغه‌های فرهنگی بود. این رشته را انتخاب کرد تا سهمی در گسترش فرهنگ انقلابی داشته باشد. همچنین یک مؤسسه هم به نام شهدای گمنام در شهرستان نور بود که علی به طور متمرکز در آن فعالیت می‌کرد. از مراسم یادواره شهدا در شهر و روستاهای مختلف گرفته تا ایستگاه‌های صلواتی با نمایشگاه مذهبی و... شهید و دوستانش فعالیت‌های زیادی در این مؤسسه انجام می‌دادند.

چی شد که علی آقا به عنوان مدافع حرم به سوریه اعزام شد؟

از زمانی که بحث سوریه و حمله داعشی‌ها با کمک امریکایی‌ها و برخی کشورهای مرتجع عربی به این سرزمین آغاز شد، برادرم در این فکر این بود که بتواند کمکی انجام بدهد و مدافع حرم شود. علی آقا هم مثل بسیاری از جوانان مؤمن و انقلابی پیگیر اعزامش بود تا اینکه بالاخره پس از دو سال تلاش و کوشش موفق شد اعزام شود. رفت و در سن ۲۵ سالگی در این مسیر به شهادت رسید. استان مازندران بعد از خوزستان با تقدیم ۴۰ شهید دومین استان با بالاترین تعداد شهدای مدافع حرم است که نشانه مردم ولایتمدار در این استان است. زمانی که بحث دفاع از حرم بالا گرفت درخواست‌ها برای اعزام زیاد بود و علی هم که نظامی نبود، خیلی راه سختی برای اعزام داشت اما با تلاش زیاد خودش را به قافله مدافعان حرم رساند.

گویا علی آقا برای اعزام به سوریه با استفاده از کارت جعلی افغانی و استفاده از لهجه افغانی موفق به رفتن شد؟

بله، علی آقا عضو فعال ستاد امر به معروف شهرستان نور بود. شهری که عده‌ای از مردم افغان نیز در آن مشغول کار و فعالیت هستند. در یکی از گشت‌هایش با دستگیر کردن چند افغان و بررسی آنها برای بررسی اینکه آیا کارت هویت دارند یا نه، علی آقا از این فرصت استفاده کرد و با دوست شدن با این افراد و با کپی و اسکن کردن کارت آنها، برای خودش کارت جعلی درست کرده بود تا از این طریق و با پیوستن به فاطمیون پیگیر اعزامش شود. بعد با تمرین لهجه افغانی به مشهد رفت ولی متأسفانه لو رفت و آنها متوجه شدند علی آقا افغانی نیست ولی باز هم دست‌بردار نبود. هرچه آموزش لازم برای اعزام به سوریه بود از جمله آموزش تیربار گرفته تا سلاح‌های نظامی دیگر همه دوره‌ها را با موفقیت طی کرده بود تا اینکه با تلاش فراوان اعزام به سوریه روزی‌اش شد.

شما که گفتید ایشان در مشهد لو رفت و نتوانست اعزام شود، عاقبت چطور موفق به اعزام شد؟

در این مدت دو سالی که علی آقا نتوانسته به سوریه برود با دیدن آموزش‌های لازم، از هر لحاظ برای اعزام همه تأییدش می‌کردند. با پیگیری‌هایی که از مسئولان تهران داشت و آنها قول داده بودند هر موقع از مازندران اعزام داشتند، علی آقا را جزو اعزامی‌ها قرار دهند. برای همین در سال ۹۴ برخلاف سال‌های قبل به پیاده‌روی اربعین نرفت. منتظر بود تا زنگ بزنند و خبر درست شدن اعزام ایشان را به سوریه بدهند. این جمله را به عشق حضرت رقیه(س) حتی در پیامک‌هایش به مسئولان اعزام داده بود: «حضرت رقیه(س) اربعین به کربلا نرفت، من هم نمی‌روم و منتظر خبر اعزام به سوریه هستم». بحث خادمی شهدا هم یکی دیگر از کارهای علی آقا بود که با نزدیک شدن عید هر سال در مناطق عملیاتی جنوب انجام می‌داد و خادم زائران شهدای راهیان نور طلائیه و شلمچه می‌شد. آن سال هم قبل از ورود به بهار سال ۹۵ مثل هر سال رفت تا خادمی زائران شهدا را انجام دهد و ۱۲ فروردین برگشت و دو روز بعد در فراخوان اعزام به سوریه، اسم علی آقا نفر آخر در لیست برای اعزام قرار گرفت. یعنی در اصل علی آقا حاجت اعزام به سوریه و شهادتش را از شهدای طلائیه گرفت.

قضیه شهادت برادرتان در عملیات منطقه خان‌طومان به چه صورت بود؟

پس از اعزام مدافعان حرم مازندران به سوریه، در مدت یک ماه و اندی که آنجا بودند در دو عملیات سنگین شرکت داشتند. تکفیری‌ها با امکاناتی که از امریکا گرفته بودند و با پول برخی کشورهای مرتجع عربی می‌خواستند محاصره حلب را بشکنند و مناطقی که توسط مدافعان حرم در عملیات محرم ۹۴ آزاد شده بود را تصرف کنند. تکفیری‌ها در پی آن بودند که بتوانند این مناطق از جمله منطقه خان‌طومان، الحاضر، خانات و بحوت را دوباره پس بگیرند ولی با رشادت شیرمردان مدافعان حرم فقط در خان‌طومان ماندند و ۱۵ شهید مازندرانی و شهدای فاطمیون این اجازه را به آنها ندادند. دفعه سوم همزمان با آتش‌بس اعلامی توسط امریکایی‌ها، بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ۹۵، تکفیری‌ها خلف وعده کردند و حمله سنگینی را تدارک دیدند. چند گروه از بچه‌های مدافعان حرم ایرانی، فاطمیون و... در این عملیات حضور داشتند و ۱۲ ساعت درگیری مداوم با تکفیری‌ها داشتند. هدف دشمن گرفتن کل مناطق از دست مدافعان حرم بود ولی با رشادت‌هایی که مدافعان حرم داشتند و با گذاشتن جانشان در کف دست فقط خان‌طومان سقوط کرد. عملیات همچنان ادامه پیدا کرد که نهایتاً در ساعت ۲ صبح روز دوم عملیات یعنی در ۱۷ اردیبهشت برادرم به همراه ۱۲ نفر از دیگر رزمندگان مازندرانی و فاطمیون به شهادت رسیدند و پیکرشان در آن منطقه باقی ماند.

پیکر چند شهید در خان‌طومان مانده که هنوز به آغوش خانواده برنگشته است؟

پیکر شهیدان محمد بلباسی، محمود رادمهر، علیرضا عابدینی، رحیم کابلی، رضا حاجی‌زاده و رجایی‌فر هنوز برنگشته است.

شما علی آقا را از لحاظ شخصیتی و اعتقادی چطور توصیف می‌کنید؟

البته برای پاسخ دادن به سؤال شما باید زندگی ایشان را از دوران بچگی تا جوانی مورد بررسی قرار دهید ولی خروجی تمامی این صحبت‌های بنده چند خصلت و مورد می‌شود: ۱- رزق حلال در خانواده ۲- بحث اخلاص علی آقا و معنویت ایشان ۳- تلاش و خستگی‌ناپذیری در کار او را با شهادت عاقبت به‌خیر کرد.

همه دوست دارند در تابستان در اوقات فراغت به شمال بروند و از دریا و جنگل آن منطقه استفاده کنند ولی علی آقا از تفریح دل می‌کند و در دل گرما به روستاهای شهرستان دلگان از توابع استان سیستان و بلوچستان می‌رفت و در اردوهای جهادی در مناطق محروم برای مردم آن مناطق کمک می‌کرد بدون اینکه دنبال پست و مقامی باشد. اصلاً این واژه‌ها در علی آقا حذف شده بود. در صورتی ما از این کار علی آقا بی‌خبر بودیم، بعد از شهادت علی آقا که در سیستان و بلوچستان مراسم گرفتند ما متوجه شدیم که قبلاً ایشان در آنجا فعالیت جهادی داشته است.

مسئولیت نظامی علی آقا در سوریه به چه صورت بود؟

در سوریه مسئولیتش اطلاعات- رزمی بود که کار بسیار سختی است. باید در دل تاریکی شب به تنهایی برای شناسایی تا دل دشمن می‌رفت و از امکانات دشمن باخبر می‌شد و برمی‌گشت. علی آقا با ایمان قوی و شجاعتی که داشت از عهده این کار برمی‌آمد.

خانواده به فکر ازدواج علی آقا بود؟

بله، همان دو روزی که علی آقا از خادمی شهدای طلائیه برگشته بود، خواهرانم گفته بودند چادر سفید عروس برای خانمت گرفتیم تا خواستگاری برویم اما علی آقا در جواب گفته بود: «بگذارید به سوریه بروم و برگردم انشاءالله بعد» که قسمتش شهادت شد.

چه خاطره‌ای از شهید دارید؟

بعد از شهادت، علی آقا به خوابم آمد که به دانشگاهش بدهکار است. وقتی که به دانشگاه علی رفتیم دیدیم مقداری بدهی دارد که رئیس دانشگاه گفت احتیاجی نیست پرداخت شود ولی چون به گردن شهید بود و علی آقا در خواب بنده خیلی تأکید داشت حتماً پرداخت شود، بدهی‌اش را صاف کردیم.

به عنوان سخن پایانی اگر می‌شود از وصیتنامه شهید برایمان نقل کنید.

وصیتنامه شهید واقعاً کتابی کامل از اعتقادات و ایمان وی است که بازگو کرده است. ایشان وصیتنامه‌اش را در تاریخ سوم دی ۹۴ نوشته بود که بعد از شهادتش در کیف شخصی‌اش در منزل پیدا کردیم. علی در بخشی از وصیتنامه‌اش نوشته بود: «در اوضاع سیاسی کنونی که نایب بر حق حضرت ولیعصر(عج) رهبرمان امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) به تنهایی علم را بر دوش گرفته و رجال سیاسی چندان همسو با فرمایشات ایشان عمل نمی‌کنند، باید بچه‌های مذهبی (هیئتی و مسجدی) خود را فدا کنند». در بخش دیگری از وصیتنامه آمده است: «اگر در جمهوری اسلامی خلافی صورت گرفت تقصیر را بر گردن نظام نگذارید، بگویید فرد اشتباه کرد نه نظام، که چه بسیار افرادی برای ضربه زدن به نظام آمده‌اند، کسانی که بویی از ایمان و مردانگی نبرده‌اند. کسانی که نان نظام را می‌خورند و ریشه نظام را می‌زنند. الحق که چه خطرناکند این افراد.»

سخن پایانی بنده و خود شهید این بود که قدر رهبر عزیز و فرزانه انقلاب اسلامی امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) را بدانیم و پشتیبان واقعی ولایت باشیم.

یادکرد

شهید نورانی نفر سمت راست شهید همت

۲۲ مرداد سالروز شهادت شهید محسن نورانی

فرمانده ۱۹ ساله‌ای که شهید همت بشارت شهادتش را داد

■ آرمان شریف

در جوانی می‌توان کارهای بزرگ کرد به شرطی که خودسازی را از نوجوانی شروع کرده باشی. برای پاک بودن در جوانی باید بر نفس غلبه کرد و زندگی را فقط از بُعد کسب لذت‌های آنی و زودگذر نگاه کرد. برای رشد کردن و بزرگ شدن در زندگی باید غیرت مردانه نشان داد، در برابر سختی‌ها محکم و استوار بود و با یاد خدا زندگی کرد. بسیاری از شهدا این چنین زندگی کردن را یادمان داده‌اند. آنها که در روزهای جوانی پاک ماندند و پاک ماندن را یاد دیگران نیز دادند.

شهید محسن نورانی در ۱۹ سالگی به فرماندهی تیپ ذوالفقار رسید. در معادلات دنیای امروز سپردن مسئولیت فرماندهی به یک جوان ۱۹ ساله دور از ذهن به نظر می‌رسد ولی آن روزها جوانان مردانی بزرگ بودند که از زیر هیچ مسئولیتی شانه خالی نمی‌کردند.

شهید نورانی در دوران کودکی همانند دیگر بچه‌ها بازیگوشی‌ها و شیطنت‌هایش را داشت. زندگی او همانند دیگران بود و هیچ تفاوتی نداشت ولی شهید هرچه سنش بیشتر شد، بهتر خودش را شناخت و در مسیر رشد و تعالی قرار گرفت.

همه محسن را تا آخرین روز حیاتش به خوش‌اخلاقی و مردمداری می‌شناختند. عبادتش سر جایش بود و نماز جماعت و نماز جمعه را فراموش نمی‌کرد. همسر شهید حالت‌های معنوی شهید را چنین توصیف می‌کند: «نماز شب‌های محسن حال و هوای عجیبی داشت؛ با آنکه ۲۰ سال بیشتر نداشت چنان از درگاه خدا طلب بخشش می‌کرد و شهادت را در راه او درخواست می‌کرد که هر شنونده‌ای به حیرت می‌افتاد و دلش می‌لرزید.»

بسیار اهل مطالعه و خواندن قرآن بود. وقتی از منطقه به تهران می‌آمد اصلاً در خانه نبود و مدام به عیادت دوستان مجروحش به بیمارستان‌ها می‌رفت.

در ۱۳ سالگی بود که کم‌کم شیطنت‌هایش را کم کرد و جایش را به شناخت خود و خدایش داد. شهید نورانی در ۱۵ سالگی که با پیروزی انقلاب اسلامی مصادف شده بود، فعالیت‌های اجتماعی و انقلابی‌اش را شروع کرد. او سعی می‌کرد روزهایش را به بطالت نگذراند و هر روزش را در مسیر رشدش قرار داد.

شهید در ۱۷ سالگی عازم جبهه شد. با عضویت در گروهی که از پادگان امام حسین(ع) به مریوان اعزام شدند، به کردستان رفت. وقتی مادر از فرزندش می‌خواست که برگردد، پسر با صبوری پاسخ می‌داد: مادرجان اگر برگردم، ضدانقلاب سنگرها را می‌گیرد و مردم را می‌کُشد. باید گروه و گردانی جایگزین بیایند تا خط را تحویل دهیم.

محسن در زمستان سال ۱۳۶۰ به همراه احمد متوسلیان از مریوان به جنوب کشور منتقل شد و در تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) نقش مؤثری ایفا کرد. او و علیرضا ناهیدی با تجهیزات و غنایم به دست آمده در عملیات فتح‌المبین، یگان ادوات ذوالفقار را در تیپ ۲۷ تشکیل داده و در عملیات بیت‌المقدس به بهترین نحو نیروهای پیاده عمل‌کننده در عملیات را پشتیبانی کردند. محسن در خرداد ۱۳۶۲ با خواهر همرزم دیرینه‌اش علیرضا ناهیدی ازدواج کرد. پس از شهادت ناهیدی در عملیات والفجر مقدماتی، فرماندهی تیپ ذوالفقار را برعهده گرفت.

حاج‌ابراهیم همت، چند روز قبل از شهادت محسن، او را خواست تا درباره موضوعی با او صحبت کند. حاج‌ابراهیم رو به محسن گفت: «محسن، تو به شهادت می‌رسی.» محسن از این حرف فرمانده کمی جا می‌خورد و می‌گوید: «چطور مگه حاجی؟» حاج‌همت در ادامه می‌گوید: «من خواب دیدم که تو به شهادت می‌رسی، شهادتت هم طوری است که اول اسیرت می‌کنند و بعد از اینکه آزار و شکنجه‌ات دادند و تو خواسته‌های آنها را برآورده نکردی، تیربارانت می‌کنند و به شهادت می‌رسی.»

سه روز بعد خواب شهید همت تعبیر شد. در عملیات والفجر ۳ در مرداد ۶۲ و در آزادسازی مهران، ماشین تویوتایی که سرنشینان آن نورانی، برقی، پکوک و چند نفر دیگر از پاسداران لشکر ۲۷ بودند در منطقه قلاجه به کمین منافقین خورد. پس از آن منافقین ناجوانمردانه سرنشینان تویوتا را به رگبار بستند. همه سرنشینان جز یک نفر جلوی چشم یکدیگر در حالی که زخم‌های عمیق گلوله برداشته بودند با تیر خلاص، به شهادت رسیدند.

> سه روز بعد خواب شهید همت تعبیر شد. در عملیات والفجر ۳ در مرداد ۶۲ و در آزادسازی مهران، ماشین تویوتایی که سرنشینان آن نورانی، برقی، پکوک و چند نفر دیگر از پاسداران لشکر ۲۷ بودند در منطقه قلاجه به کمین منافقین خورد. پس از آن منافقین ناجوانمردانه سرنشینان تویوتا را به رگبار بستند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۹۹

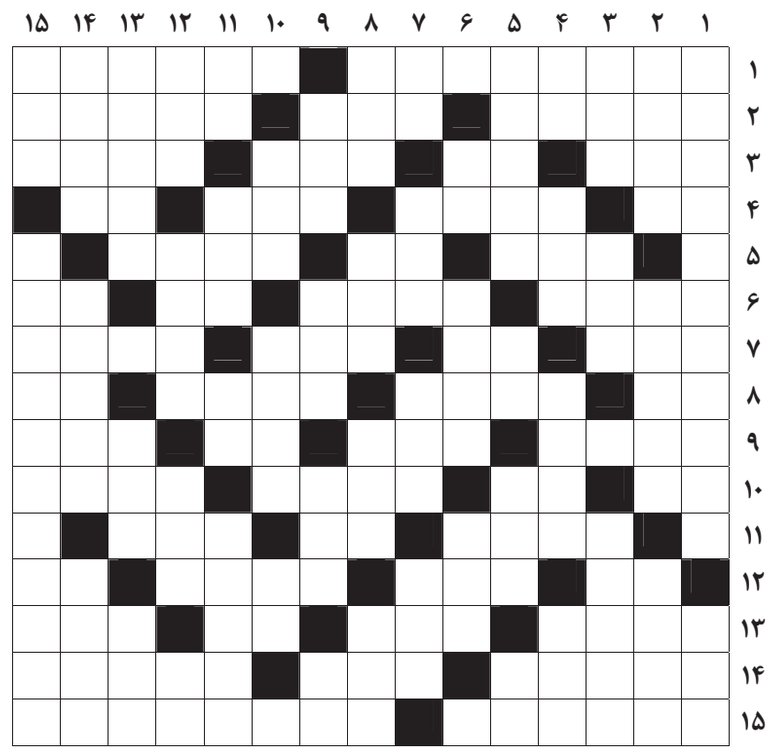

از راست به چپ

■ ۱- از اماکن باستانی و زیبای شهر کلیبر- ریحان ■ ۲- کتاب شیخ صدوق- آلودگی- نامه الکترونیکی ■ ۳- تلفظ حرف «ض»- سرای مهر- مزاحم پیگیر- پشیمانی ■ ۴- وسیله ولخرجی در سرزمین آفتاب تابان- چهارچوب- سختی و عذاب- طریق کوتاه ■ ۵- شیرینی چای- بخار دهان- داور؛ فرمانروا ■ ۶- نباید گلوگیر باشد- مرحله ای از یک مسابقه- رمق آخر- علامت جمع ■ ۷- گرم و سوزان- مادر لر- زمزمه گوش نواز معلم- آگهی تبلیغاتی ■ ۸- برجستگی لاستیک- برج فرانسه- روده ها- از اقمار مشتری ■ ۹- بندری در جنوب- جنگ افزار ورزشی- اسم آذری- از قله های زاگرس ■ ۱۰- پسوند خریدار- راندن مزاحم- گردن‌آویز رزمنده- گروگذار ■ ۱۱- پراکندگی- سطح دست- نام زرتشت ■ ۱۲- حرف همراهی عرب- مخزن سوخت خودرو- استخوان مچ پا- آش ■ ۱۳- زبان کوچک ته حلق- زیانکاری- ماه سرد- مهاجم رئال مادرید ■ ۱۴- میمون غول پیکر- صدای کافی- قدرتمند ■ ۱۵- آزادشدن انرژی به صورت ناگهانی و شدید- نماینده دولت در رأس یک استان

از بالا به پایین

■ ۱- از صفات خدا به معنی برآورنده نیازها- میلیون در صنعت برق ■ ۲- دریاچه ای در سوییس- از سلسله‌های پادشاهی ایران- رنگارنگ ■ ۳- قوم حضرت هود- ماه- گویند آمد نیامد دارد ■ ۴- دانه خوشبو- مظهر چسبندگی- دورگه- جدول محاسبات نجومی ■ ۵- ظلم و ستم- ویتامین نور خورشید- کتاب ها- حرف نفی عرب ■ ۶- دشمن سخت- مهربانی- از درختان کویری ■ ۷- مخترع تلفن- آزاد- ضربه ای در تنیس- خودپسندی ■ ۸- دهل- عدد مجهول سه تا نه- محافظ چشم- سوره زنان ■ ۹- میوه- زنگ گردن چهارپا- محل تلاقی زمین و آسمان- برگ برنده ■ ۱۰- گناه؛ پهلو و طرف انسان- ماهی فروش- دوستی ■ ۱۱- حرف انتخاب- نیروی حیات- شمردن- از اسامی بانوان ■ ۱۲- سلاح صبور- مبارزه با حریف خیالی در کاراته- حسادت- درخت زبان گنجشک ■ ۱۳- پشت سر هم- نوبت بازی شطرنج- حرکت هوا ■ ۱۴- نظر و عقیده- خرج- بصیر ■ ۱۵- خوش و زیبا- پیشرو قافله

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶						
	۷		۵	۹				
						۱	۳	
	۶					۳		۴
	۹			۴	۳		۶	
۸					۷			
			۹	۳	۸			
۴	۵							
						۸		۷

جدول کلمات متقاطع
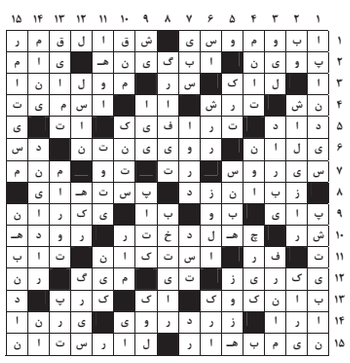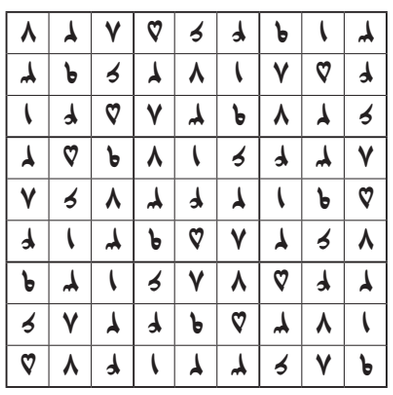
پاسخ جدول شماره ۵۹۹۸